

دکتر یدالله فرید

دانشگاه تبریز

شماره مقاله: ۳۵۸

جغرافیای فرهنگی و تهاجم فرهنگی

Dr. Yadolah Farid

University of Tabriz

The Cultural Geography and the Cultural Transgression

In this paper we have attempted to have a brief survey of the history of origin and evolution and the position of culture and civilization as two separate entities and yet with reciprocal effects on each other within the structure of geography. Then we have continued with the expansion and rapid transmission of cultures, accelerated through technical advances and the development of mass media. At the end of the paper we have had a critical assessment of cultural transgression as a new tool of colonization of poor peoples of the world and have emphasized the geographer's role of organizing the social milieu in a way that it prevent the young groups of underdeveloped societies from being attracted to seemingly appealing alien cultures.

جغرافیای فرهنگی تاریخ طولانی و پیچیده‌ای دارد. در ابتدا جغرافیدانان آلمان و امریکا موضوع فرهنگ را در تبیین آنچه که فارغ از داده‌های طبیعی در چشم‌انداز شکل می‌گرفت، به کار بردند و بتدریج در تفسیر مفاهیم آن تغییراتی داده شد. جغرافیدانان آلمان به همزیستی مشترک انسانهای شهرنشین و روستانشین مفهوم فرهنگی دادند و در تحلیل این مفهوم به تاریخ نزدیک شدند. زیگفرید پاسارچ از پیشگامان جغرافیای فرهنگی در آلمان است که به تجزیه و تحلیل چشم‌اندازهای جغرافیایی پرداخته است. در ایالات متحده امریکا جغرافیای فرهنگی نیز بر محور تحلیل چشم‌انداز دور می‌زند و «کارل ساوور»

پیش‌تاز طرح جغرافیای فرهنگی در امریکا، در غنای اندیشه‌های جغرافیایی خود از انسان‌شناسی مایه گرفت و کمتر از جغرافیدانان آلمانی به تاریخ نزدیک شد ولی هرگز از آن بی‌اطلاع نماند و هرگونه تغییری را که بر اثر نفوذ انسانها در چشم‌اندازهای طبیعی حاصل می‌شد با بار فرهنگی آن جامعه در رابطه می‌دانست.^۱

«... در فرانسه جغرافیای فرهنگی به معنای تحلیل مناسبات متقابل میان ویژگیهای خاص گروههای قومی و یا قلمروهای تمدنی با آثار و نشانه‌های این گروهها و یا قلمروها بر مناظر و یا سازماندهی فضای جغرافیایی، با توفیق بیشتر توسط جغرافیدانان متخصص در مسائل مناطق حاره دنبال شده و کارهای بی‌شمار آنان کاملاً بدین سو متوجه بوده است...»^۲ از پیشگامان این روش «پیرگورو» است که از سال ۱۹۴۷ به این طرف تحقیقات خود را متوجه جنوب شرقی آسیا^۳ و افریقا کرده، اثری پر بار در این زمینه فراهم آورده است^۴ و بخش مهم از جغرافیای انسانی خود را که به سال ۱۹۷۳ منتشر کرده است بر تأثیر فرهنگ در تمایزات جغرافیایی نواحی اختصاص داده است.^۵

ده سال دیرتر، در سال ۱۹۵۷ «گزاویه دوپلانول» با انتشار اثر معروف بنام «جهان اسلام، آزمونی در جغرافیای مذاهب»^۶، در قلمرو جغرافیای فرهنگی آغاز به کار کرده است و آخرین اثر حجیم و پرمحتوای خود را به شناخت جغرافیایی «ملت‌های پیامبر»^۷ و در واقع به کشورهای مسلمان جهان

1- Poul Claval, "La géographie sociale et culturelle, Art", les concepts de la géographie humaine,

Paris 1991, p. 77.

۲- گزاویه دوپلانول، «جغرافیای تاریخی و جغرافیای فرهنگی»، ترجمه دکتر علی پور فیکویی، مجله دانشنامه، مجله

دوره عالی تحقیقات دکتری، سال اول، شماره اول، سال ۱۳۶۹، ص ۵۶. برای آگاهی وسیع از قلمرو جغرافیای تاریخی و فرهنگی این مقاله را بنگرید.

3- Gourou, Pierre, les pays tropieaux, principes d'une géographie humaine, Paris 1947. (mouelle edition, Paris 1961. 271 p cité par X. de planhol).

4- Gourou, pierre, L'Afrique. Ed. Hachette, paris 1970.

5- Gourou, Pierre, pour une géographie humaine. Ed. Flammarion, Paris 1973. p. 33-45.

6- Xavier de planhol: le mond islamique. "Essai de géographie religieuse". Paris 1957.

7 - Xavier de planhol: les nations du prophéte. manuel géographique de politique musulmane. Ed.

Fayord. Paris 1993, 894 p.

اختصاص داده و در این اثر همه داده‌های فرهنگی، بویژه آیین و دین گروه‌های انسانی را در ساخت و فضا و بیان تباينهای فضایی به کار گرفته و مذهب را عامل مؤثر در وحدت بخشی و هویت یابی فضاهاى جغرافیایی دانسته است.

پس از نگاهی گذرا بر تاریخ تکامل جغرافیای فرهنگی، ضروری است فرهنگ را به گونه بایسته بشناسیم و بدانیم که فرهنگ چیست؟ دانشمندان انگلو ساکسون تمایل دارند فرهنگ را در معنای وسیع و شامل تمدن به کار برند. آلمانیها مخصوصاً بعد از «هردر» مفاهیم فرهنگ (Kultm) و تمدن (Zivilisation) را در برابر هم قرار داده‌اند و مجموع عناصر مادی، آثار فنی و اشکال و صور سازمان اجتماعی را که امکان بروز و تجمع یک جامعه را فراهم می‌سازند، تمدن می‌خوانند. از نظر آنها فرهنگ عبارت است از مجموع مظاهر معنوی، آفرینشهای ادبی، هنری و ایدئولوژیهای مسلطی که تشکیل دهنده واقعیتی بدیع و خاصی از مردم در یک دوران می‌باشد.^۸

به نظر پیر ژرژ «فرهنگ کلمه‌ای است که مؤلفان امریکایی آن را در تعیین و نشان دادن مجموعه رویناهای اقتصاد و زندگی اجتماعی به کار گرفته‌اند. زبان، سنن، فعالیت‌های روشنفکری، ادبی، هنری، علمی، ایدئولوژیهای سیاسی، شکل حکومت، دین و اساطیر و ساختارهای اجتماعی و ... زیرمجموعه‌های فرهنگی هستند و به همین مبنا جهان به فضاهاى فرهنگی تقسیم می‌شود. محققان انگلو ساکسون این کلمه را مترادف با کلمه تمدن می‌گیرند.»^۹ تا جایی که برخی از محققان فرهنگ و تمدن را سخت به هم پیوسته می‌دانند و فرهنگ بدون تمدن رانمی‌شناسند و تسلط فرهنگی بر جهان را فارغ از ارزشهای تمدن نمی‌دانند.^{۱۰}

شاهرخ مسکوب محقق ایرانی نیز جدا کردن تمدن و فرهنگ را دشوار می‌داند، متنها برای آسانی مقصود، تمدن را در آیین کشورداری، سازماندهی اداری، تولید کالا و پیشه‌وری، بازرگانی و ساخت و ساز زندگی شهری خلاصه می‌کند و فرهنگ را اسطوره، دین، اعتقادهای مابعدالطبیعی، جهان بینی و آداب زیستن می‌پندارد.^{۱۱} به نظر می‌رسد فرهنگ بیشتر معلول همسازی داده‌های معنوی است که

۸- آلن بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه دکتر بافر ساروخانی، تهران، چاپ مؤسسه کیهان، سال ۱۳۷۰، ص ۷۸.

9- Pierre George, *Dictionnaire de la géographie*, P. U. F, Paris 1970. p. 114.

10- Robert Dictionnaire. Paris 1981. p. 1069.

۱۱- شاهرخ مسکوب، چند گفتار در فرهنگ ایران، نشر زنده رود، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۶.

می‌تواند در فراز و فرود تمدن‌ها، که ساخته و پرداخته داده‌های مادی و اقتصادی است، مؤثر افتد، لذا برغم اختلاف در مفاهیم آنها، در هم تأثیر متقابل دارند.

حال یا توجه به مفهوم فرهنگ، در چارچوب جغرافیای فرهنگی، هر مطالعه جغرافیایی برداشت ساده‌ای از شکل و سیمای نواحی و یا چشم‌اندازهای جغرافیایی نیست، بلکه جغرافیای فرهنگی نقش تأثیرگذار عناصر و زیرمجموعه‌های فرهنگی را در روابط مستمر انسان‌ها با محیط جغرافیایی آنها مورد آزمون قرار می‌دهد و سازماندهی فضاهای جغرافیایی را با تحوّل فرهنگها در رابطه می‌گذارد و از این دیدگاه فضای جغرافیایی جلوه‌گاه ارزشها، اصول و قوانین در روابط اجتماعی ویژه‌ای است که تاریخ بر آن ارزانی داشته و با منطق ویژه‌ای سازمان یافته است. بر این اساس شرایط کیفی زندگی انسانها تنها با داده‌های مادی و ملموس فضاهای جغرافیایی سامان نمی‌گیرد، بلکه با شکل و محتوای فرهنگ حاکم بر فضا پیوند می‌خورد.

اگر فرهنگ را یکسره ساخته محیط، بویژه محیط طبیعی بدانیم (محیطی که جز به حکم حوادث اتفاقی طبیعی دگرگون نمی‌شود و تحول آرام و نامحسوس آن در ادوار طولانی انجام می‌گیرد) باید به ایستایی فرهنگها باور داشته باشیم و بطور ضمنی به جبر جغرافیا (نظریه‌ای که جغرافیای استعماری را به نهان در بطن خود دارد) صحنه بگذاریم، در صورتی که فرهنگ مجموعه آموخته‌هایی است که در جریان زندگی چه از راه آموزش و چه از طریق تقلید و پیروی از دیگران و یا بر حسب تجارب و تفکرات شخصی به دست می‌آید و جنبه اکتسابی آن قوی و معلول سیستم خاصی از روابط اجتماعی است که در محدوده فضای اکولوژیکی جریان دارد و محتوای آن با سیر زمان در حال تحوّل و دگرگونی است. با چنین نگرشی جغرافیدان در سازماندهی فضا به فرهنگ زایای محلی و ناحیه‌ای می‌نگرد و در گستره فضا به چون و چند حصول آن عده از روابط جغرافیایی که در شکل‌یابی و تحقق آنها تأثیر فرهنگ را نتوان نادیده گرفت، توجه ویژه دارد. روشتر بگوییم، اگر در قلمرو جغرافیایی معین رشد و توزیع پدیده‌های جغرافیایی - اجتماعی (نظیر اشاعه فضایی الکلیسم یا خودکشها) را به مدد داده‌های طبیعی، اقتصادی - اجتماعی و حتی سیاسی نتوان مورد بحث و تحلیل قرار داد، چاره‌ای نیست جز این که چنین توزیعی را با معیار و ارزشهای فرهنگی حاکم بر آن فضا در رابطه گذاشت، ارزشهایی که به عنوان آخرین رهیافت مطرح نمی‌باشند، بلکه یکی از عوامل تشکیل دهنده سیستم جغرافیایی محسوب می‌شوند.^{۱۲}

12- Roger Brunet, R. Ferras, H. Thery, *Les mots de la géographie, Dictionnaire critique, collection*

گسترش و تحوّل فرهنگها

گفتیم فرهنگ مجموعه‌ای از اندوخته‌های ذهنی و اندیشه‌ای است که در شکل‌بندی پیکر اجتماعی در فضاهاى جغرافیایی و تعیین میزان کارایی نیروهایی که انسانها در رابطه با فضاها به کار می‌گیرند، نقش آفرین است. بعلاوه فرهنگ سطح عملکرد کار انسانی و تکنیک را در فضای «اکومن» و حتی در فضاهایی که در آینده انسان‌پذیر خواهند بود و زیر حاکمیت فرهنگها قرار خواهند گرفت، مشخص می‌کند و می‌تواند قلمرو این عملکرد را نیز گسترش دهد. اما مجموعه عوامل سازنده فرهنگها ابعاد و توان متفاوت دارند، بعضی گیرا و قوی و برخی کم جاذبه‌اند و فرهنگ زمانی به عنوان عامل ساختار در پهنه فضا بازتاب مؤثر خواهد داشت، که مجموع داده‌ها با هم سازگار، همساز و در تعادل و تعامل باشند. حال این سؤال مطرح است که فرهنگ چگونه شکل می‌گیرد، چگونه تکامل می‌یابد و چه سان از فضایی به فضای جغرافیایی دیگر انتقال می‌یابد؟ اولاً فرهنگ با حضور انسانها در فضا تجلی پیدا می‌کند، چرا که فرهنگ هر جامعه از ورای تجارب افراد و ارتباطات و همبستگی بین آنها و اعمال مساعی در کسب آن شکل و جلا می‌گیرد و برغم وجود فاصله فضایی و مکانی بر اثر توسعه ارتباطات، در اشکال مختلف، از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر جا به جا می‌شود و بعید نیست که از اختلاط فرهنگهای مهاجم با بومی فرهنگ دیگری زاده شود که بی‌تباين و تمایز با فرهنگ مهاجر و بومی نخواهد بود.

فرآیندهای فرهنگی دو گونه است: گونه اول با انتقال پیامها و بر حسب میدان بُرد و تأثیرگذاری پیام تحقق می‌یابد و گونه دوم بر حسب توان و قابلیت پذیرش گیرنده پیام در فضای جغرافیایی معینی مشخص می‌شود و از این که می‌بینیم بعضی از فرهنگها به آسانی در جامعه پذیرا جذب می‌گردد و برخی دیگر در جریان زمان کم و بیش طولانی و بعد از یک دوره نوآموزی پذیرفته می‌شود، از همین جا ناشی است. و زمانی که هر یک از دو گروه عامل انتقال پیام با هم سازگار، همسو و همزیست گردند، فرهنگ‌پذیری در جامعه بسادگی انجام می‌گیرد و بی‌جهت نیست که گفته می‌شود بحث فرهنگ در بطن علوم اجتماعی قرار می‌گیرد و جغرافیای فرهنگی در کنار جغرافیای اجتماعی قابل طرح و بررسی است و مطالعه در محتوای فرهنگهای ناظر بر فضاها و شکل تکامل آنها کارشناسان علوم اجتماعی را در چگونگی یافت و ساخت نهادهای اجتماعی یاری می‌دهد. و بر همین مبنا «مانوئل کاستل» جامعه‌شناس ژرف اندیش فرانسه ساختارهای جغرافیایی، از آن جمله شهر را تنها یک واحد اجتماعی و نماد و فورم فضایی نمی‌داند، بلکه به باور او شهر یک واقعیت فرهنگی است، یعنی سیستمی است که

ارزشها، قواعد و روابط اجتماعی و منطق سازماندهی خاص خود را دارد.^{۱۳}

تحلیل فرآیندهای پخش و نقل و انتقال فرهنگها بدور از ایجاد نظریه علمی نیست، چراکه میدان بُرد پیامها و کیفیت فرستنده و گیرنده پیامها با بُعد «فاصله» و طنین صدا و انعکاساتی که ایجاد می‌شود، مشخص می‌گردد و بر این اساس در انتقال فرهنگها فاصله عامل نقش آفرینی است. و به همان اندازه که انتقال فرهنگها روابط نزدیک، عمیق و مبادلات دقیق بدور از انحراف را می‌طلبد، گسترش آن نیز در فضاها خواهان کوشش بیشتری است که خود به زمان کم و بیش طولانی و انرژی و حوصله کافی نیاز دارد. فرهنگهای غنی از مفاهیم با محتوای متین و محکم، محصور به مرزهای جغرافیایی معینی نیست و به سبب پویایی، حرکت فرامرزی و فراناچیه‌ای دارد. ابتدا در بین گروههای محدود محلی اشاعه می‌یابد و با حرکت و یا مهاجرت گروهها و جمعیتها، انتقال داده‌های سازنده فرهنگها سرعت می‌گیرد. بی‌گمان در مهاجرت‌های اجباری و حتی اختیاری گروهی از انسانها از فضایی به فضای جغرافیایی دیگر زبان، آیین، آگاهیها، سنن، افکار و اندیشه و در یک کلام فرهنگ نیز جا به جا می‌شود.^{۱۴} بی‌تردید فرهنگ فضای مبدأ و به دیگر سنن فرهنگ غالب، در صورت ضعف مبانی و ارزشهای فرهنگی فضای پذیرا، هویت و استحکام خود را مصون از تعرض فرهنگ بومی حفظ خواهد کرد و در محیط جغرافیایی جدید کمتر تابع تغییر و تحول خواهد بود.

در جوامع پیشرفته کنونی به لحاظ توسعه و سایر ارتباطات جمعی و سرعت و انتقال فرهنگها، الگوبرداری از فرهنگهای بیگانه آسانتر شده و سهم فرهنگ‌پذیری جمعیتها بویژه از رده تقلید بیشتر شده است. بنابراین از دیدگاه جغرافیایی باید به شدت و ضعف طنین امواج فرهنگها در فضاها نگریست و دانست که فرهنگ یک واقعیت محلی و خاص گروه معین قومی و نژادی نیست، بلکه تابع گسترش است و جنبه اشاعی دارد و نه تنها از نقطه‌ای به نقطه دیگر انتقال می‌یابد، بلکه بر اثر تکنیکهای نوین ارتباطی از قاره‌ای به قاره دیگر نیز جهش پیدا می‌کند و بعید نیست کاهش زمان انتقال، فرهنگهای گوناگون را در کنار هم قرار دهد و در دگرگونی و چه بسا استحاله فرهنگهای بومی به گونه‌ای مؤثر افتد که در روابط انسانها با فضاها تغییرات اساسی به وجود آید.

مطالعه در توزیع جغرافیایی فرهنگها و تکنیکها نشان می‌دهد که نشر فرهنگها ناهمگون و با آهنگهای متفاوت انجام گرفته و برخی به آسانی در محیطهای جغرافیایی پذیرفته شده‌اند، در صورتی که

13- Manuel Castel, *La question urbaine*, Ed Maspéro. Paris 1975, p. 104.

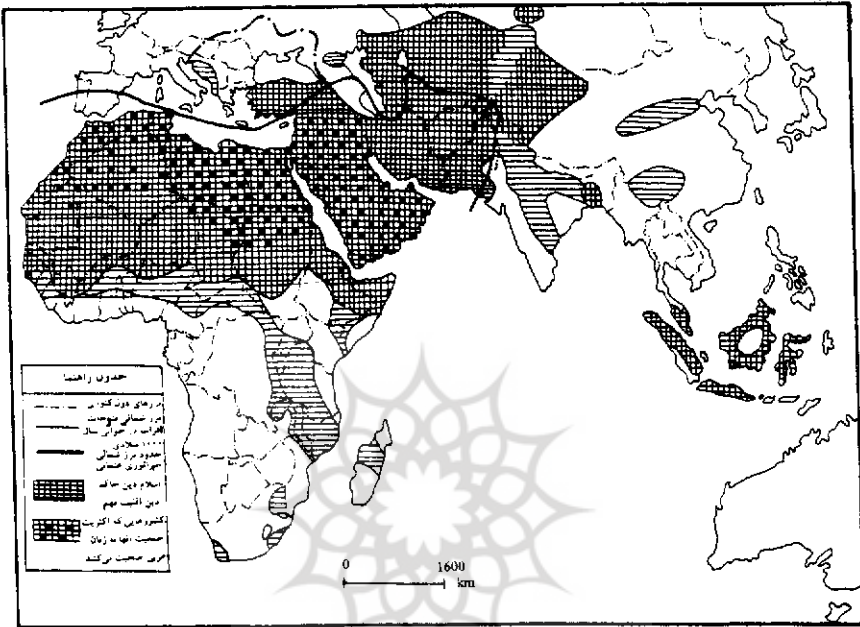
۱۴- برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: سیر اندیشه در قلمرو جغرافیای انسانی، ص ۴۲، ۳۱.

در نقل و انتقال بعضی از فرهنگها دشواریهایی وجود داشته است. در بین تمدنهای کهن آشنایی با فرهنگ و نشر آن با ارزیابیهای تاریخ و جغرافیای ابداعات و اختراعات این تمدنها دور از اشکال نیست. در این مورد باید از باستان‌شناسی کمک گرفت و یا دستیابی بر بقایای اسکلت‌های انسانها و حیوانات و ابزار و آلات مدفون در زیرخاکها با سطح فرهنگ جوامع کهن آشنا شد.

بعد از کشف قاره آمریکا، گونه‌هایی از گیاهان، به همراه تکنیکهای کشت با سرعت زیاد به مناطق دیگر جغرافیایی انتقال یافت. این نقل و انتقال‌های بی سر و صدا، بدون آنکه هزینه هنگفتی بطلبد و یا تشابه لازم در ابزار کشت کشورهای کهن با کشورهای جدید وجود داشته باشد و یا در فضای کشت عدم تعادل و ناموزونی ویژه‌ای پیش آید، انجام گرفت. چنین انتقالی در مورد حیوانات و نشر تکنیکهای کشاورزی و صنعتی نیز با همه بازتابهایی که روی فضا داشته‌اند، پیش آمده است.^{۱۵}

ادیان و مذاهب به عنوان یک مشخصه مهم فرهنگی و ایدئولوژی مؤثر در جهت‌گیریهای اجتماعی و سیاسی جمعیتها و برای امروز در کشورهای مسلمان بمثابة نقطه انکای اهرم مقاومت ملت‌های ستم‌دیده جهان در برابر سلطه جویبهای بیگانگان نقش سازنده‌ای ایفا می‌کند. با این همه در فضای بسط و گسترش ادیان که یکی از عوامل مهم سازنده فرهنگ بشری به شمار می‌رود ناهمگونی‌هایی دیده می‌شود و سؤالاتی را بدین سان مطرح می‌سازد: چرا میسیونرهای کاتولیک و پروتستان در دنیای جدید و اقیانوسیه و بخشی از قاره آسیا، با توفیقاتی پذیرفته شدند؟ و چرا در قاره آفریقا در برابر پویایی دین اسلام از تکاپو ماندند و در رقابت با اسلام کاستیهایی نشان دادند؟ و با آنکه مسیحیان در تبلیغات خود از امکانات وسیعی بهره‌مند بودند، چرا نتوانستند در شرق دور، جز در فضای کوچکی از قبایل جنوب شرقی آسیا، که از لحاظ فرهنگی نسبت به جهان چین و هند کمتر پیشرفته بودند، نفوذ کنند؟ تشریح و تفسیر جامع این پدیده‌ها با آگاهی از شکل ساختار فرهنگ گروه‌های انسانی امکان‌پذیر است. زمانی که در محیط‌های جغرافیایی ویژه، فرهنگی با ساختاری دیرپا وجود ندارد، نفوذ و پخش فرهنگ بیگانه بسادگی انجام می‌گیرد و یا اگر در ایمان و برداشت گروه‌هایی از جهان به لحاظ ساختار و بافت اجتماعی تزلزل‌هایی ایجاد گردید و جامعه در معرض تجزیه و دگرگونی قرار گرفت، در چنین شرایطی جامعه در پذیرش فرهنگ نوآور تردیدی به خود راه نمی‌دهد. دین اسلام اگرچه بخش وسیعی از قاره آفریقا و جنوب اروپا و فضای گسترده‌ای از آسیا را زیر پوشش خود دارد (شکل شماره ۱)، با این همه نفوذ و گسترش دین اسلام در جهان امریکای سیاه و یا شکلی از بودیسم (Zem) در بین قشری از روشنفکران ایالات متحده

امریکا را نمی‌توان جز با تزلزل فکری و اندیشه‌ای انسانهایی که نسبت به باورهای مذهبی دیرین خود پیدا کرده‌اند و از سوی دیگر با استحکام اصول و موازین دین غالب (اسلام) با عامل دیگری در رابطه گذاشت.



شکل از این کلون

شکل شماره ۱: فضای فرهنگی توزیع و گسترش دین اسلام

اندیشه‌های نظری جغرافیای فرهنگی زمان ما

اگر بر این باور باشیم که بین تمدن و فرهنگ پیوند و ارتباطی وجود دارد و در شکوفایی تمدنها، فرهنگهای ناظر بر جوامع را نقشی است، تحلیل فراز و فرود تمدنها دور از انتظار نخواهد بود؛ اگرچه نتوان به تدوین نظریه‌ی جامعی توفیق یافت که مسأله «تعمیم» را در قلمرو بحث به شکل قانونی محرز بدارد. در این مقوله ساختارگرایی دورنمای جالبی به دست می‌دهد و راهی در بستر «نمادگرایی» می‌گشاید و در قلمرو مطالعه زبانها، افسانه‌ها، نهادهای اجتماعی در رابطه با ارزشهای محلی و یا جهانی تحقیقات باارزشی انجام می‌دهد و ثابت می‌کند که تحلیلهای فرهنگی برای ارزیابی پویایی سیستمهای اجتماعی ضروری است؛ چراکه بدون فهم کامل روند تکامل فرهنگی نمی‌توان به درک تغییرات هنجارهای اجتماعی، که بازتابی در نحوه ارتباط انسانها با فضا دارد، توفیق یافت. نکته دیگر این است که در پویایی سیستمها به کدام متغیرهای مستقل تأکید بیشتری باید داشت؟ بی‌گمان در این مورد انسانهای

ساکن فضاهاى جغرافیایی را نمى توان از نظر دور داشت، چراکه هرگونه رشد و تکامل جمعیت و تحرّک فضایی آن و حتّى نحوه تولید آن جمعیت به دور از تأثیرات فرهنگی ناظر بر آن جمعیت نیست. اما رشد جمعیت در ذات خود بحران ساز نیست؛ مگر آن که از دیدگاه مالتوس و داروین به روابط انسانها با محیط جغرافیایی آنها بنگریم^{۱۶} و بر خلاقیت انسانها و ارزشهای فرهنگی جوامع در ساخت فضای جغرافیایی بهایی ندهیم و به راه‌حلهای مناسب در جهت کاربرد منطقی تکنیکهای نو نیندیشیم. نکته جالب این است که ظهور تنگناها و عدم تعادل‌های اجتماعی در همه حالات و شرایط بحران‌ساز نیست، بلکه انگیزه‌ای در جستجوی راه‌حلهای نوآورها در شناختها و در واژگونی ارزشهای نارسایی که اشکال روابط اجتماعی مسلط بر آن متکی است، آگاهی از فقر در یک اجتماع، خود انگیزه‌ای است به تفکر در بستر فقرزدایی.

در بحثی که گذشت یادآور شدیم که فرهنگ مجموعه‌ای از آموخته‌هایی است که در جریان زندگی از رده آموزش، یا تقلید از دیگران و بالاخره از رده تجربه و اندیشه کسب می‌شود و اشاره داشتیم که فرهنگ در بستر تاریخ در مسیر تکامل و بازسازی است و بر همین مبنا در مطالعات جغرافیایی فرهنگها، نگاهی به گذشته ضرورت پیدا می‌کند. از سوی دیگر کسب فرهنگ از هر راهی که انجام بگیرد بر سه محور شناخت و عمل متکی است: اتکا به تکنیکهای مادی، اعمالی که کاربرد تکنیکهای یاد شده را امکان‌پذیر می‌سازد و بالاخره تکیه بر اعمال و هنجارهای زندگی اجتماعی، یعنی مجموعه رفتارهایی که برای کنترل عملکرد سازمانها ضروری است. حصول شرایط سه‌گانه فوق با توسعه و آسانی ارتباطات امکان‌پذیر است. زمانی که انتقال فرهنگ به گونه شفاهی و مستقیم انجام می‌گرفت، جنبه اکتسابی فرهنگ ضعیف و انتقال آن طولانی بوده و محدوده‌های محلی را می‌پوشاند. در همین زمان عملکرد زندگی مادی که متضمن تقلید از دیگران بوده تحرّک ضعیفی داشت و فرهنگ به آرامی پخش می‌شد و اشاعه می‌یافت و تباین قوی فضایی و یا تنگناهای اکولوژیکی می‌توانست نشر و انتشار فرهنگ را محدود سازد. بعد از اختراع خط شرایط انتقال فرهنگ تغییر می‌یابد و برغم دشواریها در تکنیک مادی مسافرتها و مشکلات کم و بیش نوشتاری در کشف و شرح حرکات و ضعف مبانی علمی رفتارها، بتدریج آیین و سنن و رسوم اجتماعی جمعیتها ثبت می‌شود و به نواحی دور دست انتقال می‌یابد. اضافه کنیم که در فرآیند انتقال فرهنگ تنها سهولت ارتباطات مؤثر نبوده، بلکه شناخت تکنیکهای مادی، همراه با شیوه‌های زندگی اجتماعی و ارزشهایی که تا آن زمان ناشناخته بود، در انتقال فرهنگها مؤثر می‌افتد.

۱۶- برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: جغرافیای جمعیت از نگارنده، جاب سوم، سال ۱۳۷۴، ص ۲۵-۲۹ و ص

اما برای این که فرهنگی در فضای جغرافیایی و اجتماعی معینی پذیرفته شود، می‌بایست با آموزه‌های فرهنگی موجود در همان فضا همساز و موافق باشد و یا امتیازی نسبت به فرهنگ بومی داشته باشد. با این همه اغلب فرهنگهای انتقالی در ناحیه پذیرا از صافی می‌گذشت و سپس پذیرفته می‌شد. به عنوان مثال زمانی گیاهی با گیاه دیگر به عنوان یکی از ابزارهای مادی فرهنگ جابجا می‌شد که از نظر آیش همان مقتضیات کشت گیاه پیشین و بومی را داشت. با این همه پذیرش و سازگاری با نهادهای جدید با تردید انجام می‌گرفت، چرا که با مجموعه ارزشهای درونی سازنده شخصیت انسانها برخورد ناموافق داشت.

امروزه توسعه نامحدود ارتباطات در زمینه‌های مختلف به نقل و انتقال فرهنگها و دگرگونی نهادهای اجتماعی و فرهنگ‌پذیری جمعیتها سرعت استثنایی بخشیده که به عنوان تهاجم فرهنگی از آن یاد می‌شود.

جغرافیا و تهاجم فرهنگی

بعد از جنگ جهانی دوم، بر اثر توسعه وسایل ارتباطی، بویژه رسانه‌های گروهی، نقل و انتقال فرهنگها شتاب می‌گیرد و در این انتقال هدفهای مشخصی تعقیب می‌شود. اگر در گذشته غلبه نظامی سلطه استعمار را بر فضاها امکان‌پذیر می‌ساخت، از فردای جنگ دوم جهانی سرمایه‌های دول استعماری در اشکال مختلف به کشورهای کم‌رشد جهان جریان یافت و به گونه دیگر، بی‌سر و صدا، این کشورها را زیر سلطه اقتصادی و بالاخره سیاسی خود قرار داد و به سخنی روشنتر استعمار نامرئی بر ملل ضعیف جهان سایه گسترد^{۱۷}. امروز سلطه فرهنگی این وظیفه را به عهده گرفته است. آیا چنین حرکتی به آن معنی نیست که گامی در جهت همسان‌سازی فرهنگها برداشته می‌شود و بخشهایی از کره زمین که فاقد فرهنگ غنی بومی هستند، بیشتر در برابر طنین امواج فرهنگی نواحی پر قدرت جهان قرار می‌گیرند؟ و آیا با تحمیل فرهنگ نامتجانس همه ابزار و آلات و حتی تکنیکهای تولید و مصرف و در کل، شیوه زندگی کشورهای زیر پوشش فرهنگ سلطه‌گرو به تغییر و دگرگونی نمی‌نهد و یا این چنین همسانی در فرهنگها، پژوهشهای جغرافیای فرهنگی نواحی را، که بر محور شناخت تباین فضایی و تمایزات جغرافیایی انجام می‌گرفت، کم‌رنگ نمی‌کند؟ با وجود چنین حرکتاتی هنوز در سیمای جغرافیایی، شرایط اقتصادی - اجتماعی، آداب و سنن و آیین و تعلقات مذهبی جمعیت نواحی فرهنگی سیاره زمین تشابه و همسانی به چشم نمی‌خورد، و نمی‌توان جمعیت شهرهای هنگ‌کنگ، مسکو، پاریس، ریودو ژانیرو و شهرهای کشورهای مسلمان را به

۱۷- برای آگاهی بیشتر در این مقوله نگاه کنید به: هیلبر ایزنار، جغرافیای استعمارزدایی، ترجمه دکتر محمود علوی،

شیوه زندگی همسان جهت داد و آنها را در آپارتمانهای مشابه اسکان داد و یا همه دختران و پسران این کشورها را فراتر از پوشش ملی خود با لباس همشکل پوشاند و مثلاً شلوار «لی» به تنشان کرد^{۱۸}.
توجه به این نکته ضروری است که همسان‌سازی فرهنگها در کشورهای پیشرفته جهان نیز، آنجاکه از تکنیکهای مادی پیشرفته برخوردارند و وسایل ارتباطی گسترده آنان در تعاطی افکار و تبادل فرهنگی جمعیتها نقش اساسی دارد، نمی‌تواند بکمال انجام پذیرد. هنوز ژاپنها با آن همه پیشرفتهای علمی و صنعتی فاصله و شکافی را که با دول غرب در برداشت از مفهوم زندگی انسانی، جامعه و گروه دارند، و همه این ارزشها بازتابی در ساخت فضای زندگی آنان دارد، حفظ کرده‌اند و با بازگشت به خویشتن در سایه حفظ و حراست از موارث فرهنگی به صنعتی کردن کشور خود موفق شده‌اند، چراکه هرگونه تغییر جغرافیایی می‌تواند با موازین فرهنگی و اجتماعی آن جامعه همسو و هماهنگ باشد.

امروز کشورهای جهان سوم نیز از پذیرش کورکورانه الگوهای غربی امتناع می‌ورزند و بر این باورند که برای «مدرنیزه» شدن^{۱۹} و ورود به سیستمی دیگر، ولو با ارزشهای ویژه، زمان درازی در لباس و کالبد فرهنگی خویشتن کار باید کرد و در صورت ضرورت مراحل را بتدریج باید پیمود، به همانگونه که اروپاییان برای رسیدن به چنین ارزشهایی مراحل رفورمیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و بالاخره ناسیونالیسم را پشت سر گذاشته‌اند.^{۲۰}

نوآوریهای تکنیکی در زمینه ارتباطات، در همه کشورهای، چه آنهایی که از مدتها پیش به نوگرایی روی آورده‌اند و یا کشورهایی که رو به رشد و توسعه دارند، اثر مشابه و همسانی دارد و از آن میان رسانه‌های همگانی، بویژه تلویزیون با انتقال فراقاره‌ای تصویر و صدا به جابه‌جایی و انتقال فرهنگها نیروی تازه‌ای بخشیده است، تا جایی که در بسیاری از کشورها مقامات و دست‌اندرکاران محلی که مسؤول و تضمین‌کننده ارائه فرهنگهای سالم، غنی و مردمی برای خود هستند در برابر چنین تهاجمی قرار گرفته‌اند و جوانان در پی تقلید و پیروی از آن چیزهایی هستند که تلویزیون، بویژه تلویزیونهای بیگانه از طریق سیستم ماهواره‌ای به آنان عرضه می‌کنند و در جهانی وارد می‌شوند که بین خواسته آنان

18- Paul Claval, op. cit, p. 83.

۱۹- Modernisation عبارت از تغییر ذهنی و اندیشه‌ای است که بدون آن رشد اقتصادی و اجتماعی با مشکل همراه

خواهد بود.

20- Paul Claval: *Géographie humaine et économique contemporaine*. P. U. F. Paris 1984. p, 225.

با گروه‌های سنی بالا، گروه‌هایی که به فرهنگ قومی و ملی خود سخت دلبسته‌اند، تضاد چشم‌گیری دیده می‌شود. در چنین شرایطی مهارت‌ها و کوشش‌هایی که شیوه زندگی سنتی و قومی بر پایه آن استوار است، رو به ضعف می‌رود. حال این سؤال مطرح است که آیا فرهنگ بومی و مردمی می‌تواند این شکاف عمیقی را که بر اثر تهاجم فرهنگ‌های بیگانه ایجاد می‌شود، پر کند؟ و جوانان کشورهای کم‌رشد یا رو به رشد جهان که عمدتاً در شهرهای بزرگ بحالت انباشت با آشفستگی و سردرگمی می‌زیند و فارغ از خویشتن و هویت خویش، چون پَرَکاهی دستخوش امواج مهیب تهاجم فرهنگی قرار گرفته‌اند، برهاند؟ آیا در ایجاد فضای سالم زندگی و حفظ تعادلهای اجتماعی جغرافیدانان را نقشی نیست؟ از آن جایی که یکی از محورهای اساسی مطالعه جغرافیدان شناخت فضا در ارتباط با انسانها و جامعه است و هرگونه انتقال فرهنگی با توزیع، روابط، تسلسل و سیستم فضایی و کاربرد و ساخت فضای فیزیکی و اجتماعی در رابطه است و بر همین مبنا جغرافیدان وظیفه دارد از سویی عملکرد جامعه را در رابطه با فرهنگ حاکم بر آن جامعه مورد بررسی قرار دهد و بداند که افراد چگونه زندگی می‌کنند و چه سان تباین نیازهای سیری ناپذیر فرهنگی خود (نظیر کتابخوانی و بهره‌مندی از تولید هنری و معنوی و ...) می‌پردازند، و ضریب فرهنگ‌پذیری^{۲۱} جوانان چگونه است؟ و چه عواملی آرامش آنها را به هم می‌زند و از سوی دیگر در آمایش فضا، بویژه در سازماندهی گذران اوقات فراغت از کار جامعه به گونه‌ای گام بردارد، تا آن خلاء فرهنگی پر شود و گروه‌های جوان و پویای جامعه با پذیرش روح فرهنگ متعالی، از کشش به سوی شکل و فرم فرهنگ‌های بظاهر فریبا در امان بمانند و کمتر در معرض آسیب‌پذیری قرار گیرند.^{۲۲}

اگرچه امروز غرب ساختار نهادهای خود را با تکیه بر ایدئولوژیها، چه لیبرال و چه سوسیالیست بنا نهاده و در این راستا در جستجوی راه‌های وحدت خویش است، ولی هنوز پیوند خود را با دوره پایانی فرهنگ سنتی نگسته و برای رسیدن به مرحله «فرانوگرایی»^{۲۳} جغرافیدانان این کشورها در فهم و درک مناظر و سیمای فضاها، به عنوان محدوده جریان و انتقال فرهنگها تلاش گسترده‌ای دارند.^{۲۴}

21- Acculturation.

۲۲- برای آگاهی بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

Gilbert Maistre, *Geographie des Mass - Media*. Les presse de l'université du Quebec, Canada 1976, p. 1-6.

23- Post - modernisme

24- Harvey D. (1989) *The condition of Post - modernity*. cité par Paul Claval. p. 83.